

به مکه معظمه مشرف شود و اطراف پدر نباشد ایشان هم عازم که از راه فرنگستان مشرف شوند به مکه معظمه اول شب را مراجعت کردیم به خانه خود دیگر مطلب مهمی نبود الا آنکه از جهت رفتن شمس الحکماء به کرمان بی اندازه مهموم و محزون می باشم خداوند اصلاح نماید آموز را .

روز جمعه نهم شهر رجب ۱۳۲۶ - شهر منظم ، امر مهمی اتفاق نیفتاد .

روز شنبه دهم رجب - امروز طرف عصر جناب ذوالریاستین و جناب آقا یحیی و جناب شیخ الرئیس آمدند دیدن . طرف صبح هم با شمس الحکماء رفتیم منزل جناب رکن الممالک برای تبریک لقب سالار فیروز ، امر مهمی نبود .

روز یکشنبه ۱۱ رجب - طرف صبح رفتیم منزل جناب آقامیرزا ابوالقاسم ، اخوی هم رفت منزل معاونالتجار و آقامیرزا حسن و کیل کرمان و خداحافظی کرد برای رفتن به کرمان طرف عصر جناب آقامیرزا سیدعلی شیرازی و جناب آقا شیخ علی ناصر العلماء کرمانی و جناب حاج جلال الممالک تشریف آوردند بنده منزل تا اول شب را ماندند مطلبی که مذاکره شد این بود که اشخاصی که در سفارت عثمانی متحصن شده بودند امنیت نامه گرفته بیرون آمدند و مطمئن شدند اردو هم بطرف آذربایجان در حرکت است .

روز دوشنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۲۶ - اول آفتاب اخوی شمس الحکماء رفت به کرمان اسباب و آلات سفر را نقل نمود به گاری خانه و چاپاری حرکت نمود . گاری تا کاشان گرایه کردند با ارباب خداداد و محمودخان که از خویشان رکن الممالک بود همسفر می باشند جواد را فرستادم همراه او مراجعت نمود گفت روانه شدند و نیز گفت آمده بودند در گاری خانه و یک گاری می خواستند برای باغ شاه شخص گاریچی جواب داد هر کس می خواهد سوار شود بیاورید اینجا سوار شوند فراش جواب گفته بود زنجیر به گردن و کند بر پا می باشند گویا جمعی از مقصرین را نفی بلد می کنند دیگر نمی دانم کدام کس است. بنده نکارنده در حالتی که نهایت حزن را دارم از مفارقت برادر شمس الحکماء حرکت کرده رفتیم منزل جناب آقامیرزا ابوالقاسم قدری نشسته ایشان تشریف بردند منزل امین الملک بنده مراجعت نمودم کاغذی هم اخوی شمس الحکماء نوشته بود برای آقامیرزا ابوالقاسم دادم به ایشان فرمودند فرستادم نزد سردار ارشد در خصوص کاغذی که برای سه سالار نوشته بودم در توصیه از شمس الحکماء گفته بود فردا جواب را می دهم سفارش به آدمشان [کردم] که برود تحصیل جواب را نماید .

روز سه شنبه ۱۳ رجب - مولود حضرت امیر علیه السلام می باشد اول صبح رفتیم منزل جناب آقامیرزا ابوالقاسم حاج جلال الممالک و آقا سید ابوالقاسم و جمعی دیگر آنجا آمدند و دیدنی از یکدیگر کردیم آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی آمد گفتگو از رفتن ایشان به فرنگستان در بین آمد پس از قدری صحبت بنده رفتیم منزل عباس قلی خان میر پنجه

و ظهر را آنجا بودم تا عصر که رضوان السلطنه آمد و مذاکره از سلام شاه بود يك ساعت به ظهر سلام عام منعقد گردیده اعلیحضرت از نظام ولایات نطقی فرمودند که بلدان ایران عموماً بحمدالله منظم است و گفت اهل نظام همه لباس رسمی پوشیده بودند، جز وزیر نظام که لباس نیم رسمی پوشیده بود .

در این روز مشیرالسلطنه وزیراعظم صدراعظم شد و خلعت صدارت را در باغشاه پوشید طرف عصر رفتیم دیدن شوکت الوزاره که از سفر محمره آمده بود بعد از يك ساعت نشستن به خانه مراجعت نمودم .

روز چهارشنبه ۱۴ رجب ۱۳۳۶ - اول صبح جناب حاج جلال الممالک تشریف آوردند بنده منزل پس از صرف چای و غلیان و قدری صحبت از اوقاف و وظایف و تکلیف قبول کردن بنده نگارنده، با هم رفتیم منزل آقای آقامیرزا ابوالقاسم در آنجا غلیانی صرف شد ، آقاسید ابوالقاسم خونساری آمد چهار نفر باهم سوار کالسکه شده رفتیم منزل حاج محمد اسمعیل مفازه، حاج جلال الممالک از ما جدا شده رفت در همان نزدیکی منزل یکی از دوستان، ما سه نفر رفتیم منزل حاج محمد اسمعیل پس از نشستن و صرف چای و غلیان بنده نگارنده گفتم حال که مسکوکات و ضرابخانه راجع به شما شد خوب است این پولهای شکسته را جمع کنید و قدغن کنید دیگر سکه شکسته از ضرابخانه خارج نشود . حاج محمد اسمعیل گفت سکه شکسته و قلب موقوف شده است و دیگر ضرب نمی شود. بعد آقاسید حسین بروجردی و کیل با برادرش آمدند. گفتگو از دو هزار تومان طلب حاج جلال الممالک در بین آمد چون حاج جلال الممالک مفازه حریر فروشی را در چند سال قبل در چهار هزار تومان فروخته بود به حاج محمد اسمعیل آقا و دو هزار تومان را گرفته دو هزار تومان دیگر باقی مانده بود که بهانه می کرد و می گفت شبهه وقتیت در این مفازه است به این جهت به مسامحه و ماطله می گذرانید در این ایام که جناب حاج جلال الممالک آنچه مایملک داشت در راه مشروطیت خرج و صرف کرده در مقام مطالبه برآمده همان جواب را شنیده، لذا جناب آقامیرزا ابوالقاسم از حاج محمد اسمعیل آقا خواهش کرد که این دو هزار تومان را بدهد و عذری نیآورد مشارالیه قبول کرد که از قرار ماهی صد تومان بدهد امروز ماها بالاتفاق خواهش نمودیم که نقد بدعد قرار شد هزار تومان را نقد بدهد هزار تومان دیگر را قبض بدهد و آن وقت قبض را تنزیل کرده از صراف و غیر صراف نقد بگیرند و بنا شد آقاسید حسین بروجردی فردا برود و پول را برای جناب حاج جلال الممالک بگیرد باری از آنجا حرکت کردیم آقاسید ابوالقاسم رفت نزد جناب حاج جلال الممالک بنده نگارنده با آقای آقامیرزا ابوالقاسم رفتیم منزل جناب وثوق الملک تا نزدیک ظهر آنجا بودیم بعد از آنجا سوار کالسکه شده به خانه خویش روانه شدیم طرف عصر جناب آقایحیی تشریف آوردند بنده منزل قدری نشسته تشریف بردند .

روز پنجشنبه ۱۵ رجب - امروز دو اعلان از طرف دولت به دیوارها چسبانیده شد خطاب به صدراعظم مشیرالسلطنه مضمون یکی این است که در این دو ساله حقوق ذوی الحقوق به آنها نرسیده ولی محض دعا گوئی به ذات مقدس ما حکم فرمودیم حقوق مردم را آنهایی که از پنجاه تومان کمتر است بدون کسر داده شود و آنهایی که از پنجاه تومان زیاده است پس از کسر ثلث در باره اولاد آنها برقرار خواهد شد ولی آن کس که پنجاه تومان دارد بدون رسوم و کسر درباره اعقاب و اخلاف آنها برقرار خواهد شد. مضمون دیگری این است که به واسطه عدم نظم و امنیت این دو ساله مردم از رفتن به عتبات عالیات ممنوع بودند ولی امروز که نظم و امنیت تمام ایران را گرفته است دیگر منعی نیست هر کس بخواهد به عتبات عالیات برود، کسی ممانعت نخواهد کرد و خطاب به صدراعظم فرموده بود که به وزیر خارجه حکم کنند که اعلان به ولایات نمایند و نیز مسموع گردید چند شب قبل قبر سید عبدالحمید مرحوم را که در مسجد جامع امانت بود خراب نموده و بدن سید را حمل به جایی دیگر نمودند.

روز جمعه ۱۶ رجب ۱۳۲۶ - امروز صبح جناب حاج جلال الممالک با آقاسید ابوالقاسم و شوکت الوزاره و حاجی حسین و جناب آقاسید محمد حجت و جناب بحر العلوم کرمانی تشریف آوردند بنده منزل و دیدن از بنده کردند و ضمناً گفتگو از وضع آذربایجان شد و گفته شد شیخ فضل الله و سیدعلی یزدی در مسجد جامع بنای روضه را گذاردند و چون شاه وعده مشروطیت داده و چندی دیگر باید مجلس افتتاح شود حضرات خیال دارند مانع شوند و می گویند مشروطیت با مذهب اسلام منافی است و نیز شیخ فضل الله تکفیر کرده است حجج اسلامی عتبات عالیات را و از جناب حاج میرزا حسین و جناب آخوند ملاکاظم و آقا شیخ عبدالله مازندرانی بد می گوید و آنها را تکفیر نموده است و نیز مسموع گردید در سه چهار روز قبل بدن سید عبدالحمید و حاج سید حسین مرحوم را که در واقعه (۱) مهاجرت آقایان به قم و تحصن در مسجد جامع مقبول شدند به خفت و خواری از قبر بیرون آورده و به حکم شیخ فضل الله یکی را از مسجد جامع که امانت گذارده بودند و یکی را از امامزاده زید که دفن کرده بودند، بیرون آورده و استخوان های بدن اولاد رسول را از هم شکسته و متفرق نمودند و نیز دیروز يك نفر درویش در مسجد جامع در بالای منبر بد گفته بود از آقاسید عبدالله که صدای مردم بلند شده و اختلاف پدید آمده. عجب است که شخص اعلیحضرت و دولتیان راضی به این وقایع ناگوار نمی باشند ولی شیخ فضل الله و سیدعلی یزدی و اتباعشان این طور با اولاد پیغمبر سلوک می نمایند، در واقع اهل طهران خوب امتحان دادند و دشمنی خود را نسبت به اولاد فاطمه ظاهر و آشکار ساختند این است وضع امروز اهالی طهران که از اهل کوفه و شام بدتر کردند، و آنچه توانستند درباره سادات و

علماء بجا آوردند اللهم اخرجنی من هذه البلدة الظالم اهلهما .

روز شنبه ۱۷ رجب ۱۳۲۶ - امروز طرف صبح رفتم منزل جناب سیف‌الاطباء و در آنجا با نواب مستطاب والا شاهزاده آصف‌الممالک برادر شاهزاده دارا ملاقاتی نموده و اظهار محبت نمودند در بین راه اخبار مختلف و اراجیف بسیار شنیدم .

روز یکشنبه ۱۸ رجب ۱۳۲۶ - طرف صبح رفتم منزل آقای آقامیرزا ابوالقاسم، جناب حاج جلال‌الممالک و جناب آقا سید ابوالقاسم خونساری در آنجا بودند جناب آقا میرزا ابوالقاسم فرمود دیشب را رفتم منزل سپهسالار گفتگو از اردو بود سپهسالار می‌گفت پنجاه هزار نفر اردو که سی‌دو فوج و مابقی سوارهای بختیاری و کلهر و کردستانی باشند حاضر کردیم و فایده این اردو در این ایام به‌علاوه نظم داخل از برای خارجه هم خوب است تا کی توسری‌خور روس و انگلیس باشیم و رعیت ما بروند در سفارت‌خانه و آنچه بگویند مجبور باشیم بشنویم در این مدت‌قلیل با این اختلاف بین دولت و ملت و این بی‌پولی این طور اردو جمع کردن البته در وقت جنگ با خارجه می‌توانیم دو‌یست هزار نفر حاضر کنیم . باری پس از قدری صحبت بنده نگارنده با آقای آقامیرزا ابوالقاسم رفتیم منزل جناب نظام‌السلطان که از مازندران آمده بود در آنجا هم قدری صحبت از مازندران به میان آمد نظام‌السلطان قدری صحبت از وضع مازندران نمود بعد از آن برخاسته به منازل خویش آمدم . طرف عصر رفتم منزل جناب آقا یحیی و در آنجا جناب آقا شیخ محسن‌خان و کیل کرمان و شیخ‌الرئیس کرمانی بودند مراجعت نمودم تلگراف برادرم شمس‌الحکماء از اصفهان آمد که نوشته بود شانزدهم همگی سالم‌اً وارد شدیم .

روز دوشنبه ۱۹ رجب - طرف صبح جناب حاج جلال‌الممالک با آقا سید ابوالقاسم خونساری آمدند بنده منزل و یک ساعتی نشسته با هم برخاسته بنده و جناب حاج جلال‌الممالک رفتیم اردو در چادر سردار ارشد نشسته ، شاه تشریف آورده بیرون عده [ای] از سوارها را سان دیدند بعد شاه تشریف برد توی باغ ، سپهسالار هم رفت به اردوی وزیر نظام ما هم رفتیم توی باغ قدری با سردار ارشد مذاکره کردیم ناصرالدوله هم آنجا بود به بنده گفت من آرزو داشتم که تو را در حالت طناب انداختن و کشته شدن می‌دیدم ، گفتم برای چه ؟ گفت کم مرا اذیت کردی ، این وضع مشروطه را دیدی که چه خوب برداشتم . باری پس از شامت و بد گفتن بنده هم آنچه لازمه جواب بود به او گفتم از آنجا برخاسته آمدم منزل جناب آقا سید محمدحجت خودشان تشریف نداشته ، قدری آنجا نشسته غلیانی صرف کرده مراجعت نمودم . ظهر را با جناب حاج جلال‌الممالک لقمه نان درویشی صرف کرده طرف عصر حاج جلال‌الممالک تشریف بردند . بنده نگارنده هم رفتم منزل آقای آقامیرزا ابوالقاسم در آنجا حاج‌سیاح و جمعی دیگر منتظر آمدن جناب آقای آقامیرزا محمدصادق بودند که از درکه بیاید و روانه سفر فرنگستان و مکه معظمه

شود که به امر دولت و دادن هزار تومان پول به ایشان از پدر تبعید شود . باری مقارن غروب امروز که روز دوشنبه ۱۹ ماه رجب است جناب آقای میرزا محمد صادق با دکتر رضاخان روانه انزلی شده (۱) دو نفر تذکره گرفته حرکت کردند . روضه مسجد جامع هنوز باقی است و خیال داشتند تا آخر ماه بخوانند لکن احتمال شورش آن را محدود نموده به ده روزه، ده دوازده نفر از طلاب مدرسه صدر را نیز خارج نموده و شیخ زین الدین را رئیس مدرسه نمودند .

روز سه شنبه ۲۰ رجب ۱۳۲۶ - امروز رفتم منزل آقای آقامیرزا ابوالقاسم مطلب مهمی نبود جز حزن و اندوه مسافرت برادرشان را و طرف عصر هم شوکت الوزاره آمد بنده منزل قدری صحبت از وضع پستخانه و خرابی راهها داشتند دیگر مطلبی واقع نشد .

روز چهارشنبه ۲۱ [رجب ۱۳۲۶] - طرف عصر را رفتم حجره ارباب رستم و از حالت برادرم شمس الحکماء استفسار نمودم که کاغذی از او رسیده است یا نه اطلاعی نداشت بعد رفتم حجره حاج شیخ احمد کتاب فروش در آنجا آقا شیخ علی رشتی را دیده و قدری درد دل به یکدیگر کرده مراجعت نموده رفتم دیدنی از جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای آقامیرزا سید محمد قدری مذاکره از رفتن آقامیرزا محمد صادق بمیان آمد و فرمود که آقای طباطبائی در فراق پسرش خیلی گریه و زاری می نماید روز گذشته را با پسرشان آقا عبدال مهدی در بیابان در که تشریف برده و دو نفری در آنجا مشغول گریه و زاری بوده اند و نیز فرمودند مهر بند مهر ایشان در آن روزی که در خانه امین الدوله گرفتار آمده سپرده بودند به یکی از آدمهای امین الدوله و تاکنون آنچه مطالبه می کنند نمی دهند و آقامیرزا اسدالله خان معلم حساب در آنجا بود از وضع آذربایجان نقل کرد که از قرار مذکور سپهدار را زخمی کرده اند جناب آقا سید اسدالله گفت عین الدوله که وارد شده است ستاریک که رئیس اردوی آذربایجان و از طرف ملت آذربایجان رئیس بوده، پیغام داده است برای عین الدوله که : « ما با دولت جنگ نداریم و طرف با دولت نمی باشیم ، نزاع شخصی داریم بین دو محله شما اگر برای حکومت آمده اید که خودتان منفرداً تشریف آورده مجلس کنیم و ببینیم مقصود شما چه است و اگر برای جنگ و اسر و گرفتاری ما آمده اید ، که بگوئید تا تکلیف را معین و معلوم کنیم .» عین الدوله هم با ده نفر سوار وارد تبریز می شود ستاریک نهایت احترام را بجا آورده نهار را صرف می کنند و عین الدوله می خواهد . طرف عصر يك زنجیری می آورند و به طور احترام به گردن عین الدوله انداخته تلگراف می کنند به طهران که : « هر طوری که شما سلوک کنید با حبسی های ملت ما هم سلوک می کنیم با عین الدوله و اگر آنها را رها کردید ، ما هم عین الدوله را رها می کنیم .»

۱ - اینجا این عبارت در نسخه اصل نوشته شده و بعد روی آن را خط زده اند :

محمودخان نوکر خویش را نیز همراه بردند .

از خانه آقا سیداسدالله آدمم خانه آقای آقامیرزا ابوالقاسم، تشریف برده بودند در که نزد پدر بزرگوارشان، و شب را در آنجا مانده بودند؛ لذا بنده نگارنده مراجعت نمودم به خانه خویش. دیگر مطلبی که قابل باشد شنیده نشد.

روز پنجشنبه ۲۲ رجب ۱۳۲۶ - طرف صبح رفتم منزل جناب آقامیرزا ابوالقاسم، شب را تشریف نیاورده بودند، لذا بنده هم مراجعت نموده به خانه خود. جناب آقای شیخ محمد شیرازی ملقب به فیلسوف و جناب آقا شیخ حسین علی شیرازی آمدند دیدن بنده، قدری صحبت از حالات خود داشته سواد تلکراف جناب آخوند ملامحمد کاظم که به رئیس الوزرا مخابر کرده بود، قرائت شد، که می خواستم سواد آن را بنویسم که جناب آقا سید ابوالقاسم خونساری وارد شد. ظهر را با هم صرف نهار نموده طرف عصر رفتند. سواد تلکراف را هر وقت گرفتم می نویسم.

روز جمعه ۲۳ رجب [۱۳۲۶] چون در خانه جناب آقامیرزا محمود مدعو به نهار بودیم، لذا رفتم منزل آقای آقامیرزا ابوالقاسم و در آنجا تا عصر را بودیم. جناب امین التجار و جناب آقا سید عبدالرحیم و جناب حاج معز السلطان که تازه لقب عین الملک را گرفته و جناب حاج جلال الممالک و جناب آقا سید ابوالقاسم و جناب آقامیرزا محمود صاحب خانه، با هم بودیم جناب امین التجار قدری تعریف از عین الدوله کرد، حاضرین هم تعریف از سپهسالار نمودند در مسأله آذربایجان مختلف گفتگو شد و در این مجلس قرار شد ایام جمعه را مثل سابق با هم باشیم و جمعه آتیه را در خانه جناب حاج جلال الممالک قرار شد باشیم، از آنجا بیرون آمده، جناب حاج جلال الممالک يك اسکناس سه تومانی به بنده دادند و خیلی ممنون شدم چه بسیار بی پول بودم به حدی که در خانه يك شاهی نداشتم و در بین راه از محبت جناب جلال الممالک و آقا سید ابوالقاسم خیلی متشکر گردیدم. در واقع از مشروطه ایران، بنده وجود این گونه اشخاص را فایده بردم. آدمم در خانه، معلوم شد جناب ذوالریاستین و جناب شیخ الرئیس هم آمده بودند بنده منزل برای ملاقات من.

روز شنبه ۲۴ رجب ۱۳۲۶ - طرف صبح جناب شوکت الوزاره تشریف آوردند بنده منزل، قدری با هم مذاکره نموده، کاغذی به عنوان جناب آصف الممالک رئیس پستخانه ایران نوشته دادم، ایشان حامل شدند و رفتند، بنده هم به عزم خانه آقای حیی حرکت کرده در بین راه جناب بحر العلوم کرمانی را ملاقات نمودم که خبر از خروج میرزا قاسم رفعت نظام در بم و نرماشیر داد و نیز از قول سردار معتضد گفت که امیر بهادر گفته بود حاج ابراهیم نایب را در قلعه بم به قتل رسانیده و رفعت نظام با عده [ای] از سوار و پیاده دهات مردم را غارت می نماید، از وضع گرانی کرمان و خرابی آن سامان صحبت داشت و از هم جدا شده، بنده رفتم منزل جناب آقای حیی، معجری دیوان آنجا بود، مذاکره از تلکراف جنابان علماء عقبات و حجج اسلامیه نجف در میان آمد، جناب آقای حیی سواد تلکراف

را داشت بنده نگارنده گرفته در این تاریخ خود درج نمودم ، این است صورت تلگراف علماء اعلام نجف که به طهران مخایره کرده اند :

سواد تلگراف علمای عتبات عالیات به طهران ۲ رجب ۱۳۲۶

به توسط رئیس الوزراء، حضور اقدس ملوکانه من الله علی الرعیة برآفته ، بدبختی و سوء حظ همین است که دولت علیة عثمانیه با آن نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً من کان تخلف از اوامر شاهانه را ، چون دانستند که امروز حفظ بیضه اسلام و مسلمین را سربلند و نتایج آن عمیقاً بر ان شاء الله تعالی مشهود خواهد بود ، لکن این سوء حظ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد که با اینکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه ، این اساس سعادت را استوار فرموده بودند، همین که نوبت تاجداری به ذات اقدس رسیده احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت به اریکه سلطنت یوماً فیوماً جزالتای فساد و اغتشاش بلاد و تخریب مفسدین و اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و تکرار [۱] نقض عهود نگردیده و آنچه داعیان را به اقتضای وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دولت و ملت در عهده داریم دولتخواهانه استحکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط را استدعا نمودیم ، قولاً کمال مساعدت را اظهار و عملاً برخلاف حقیقت رفت و بالاخره به باز شدن لسان جسارت به مقام سلطنت مؤدی و نتیجه سوء تدبیر خائنین دفع فاسد به افساد (۱) شد. تفرقه کلمه دولت و ملت در تهدیر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید اعظام علما بعد از آن همه اهانتها به دست دشمن روس و استخفاف کلام مجید الهی عزاسمه ، و سایر شائسته اسلامی که دول کفر هم محترم می شمارند الی غیر ذلك هیچ فرو گذاری نگردید. معلوم است این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه قلم داده اند تا مرز و بوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالمره معدوم و مملکت را تسلیم اجانب نکنند ، مرادشان حاصل نخواهد شد لکن سزاوار است ذات اقدس به خود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و می کنند مقام سلطنت اسلامی را وسیله هدم اساس دین مبین و اعدام مملکت و ملت فرموده اند آذر بایجان که از دست رفت ، حال بقیه معلوم ، چنانچه بعد از این بنا به نگاهداری (۲) باقی ماندگان دارید ، ان شاء الله تعالی تدارک این شنایع و جلب قلوب و طرد مفسدین خاصه محترقین کتاب الله و هادمین ملت و عقد مجلس محترم میادرت فرموده زیاده بر این به باد دادن دین و دولت همت نکمایید و این خدام شرع انور را به آنچه

مهما ممکن از اعلان آن به قاطبهٔ مسلمین ایران و غیرها تحذر داریم، ناچار
نفرمایند ان شاء الله تعالی (الاحقر نجل حاج میرزا خلیل، محمد حسین - الاحقر
محمد کاظم الخراسانی - الاحقر عبدالله مازندرانی)

این تلکراف هر کلمه اش اشاره به یک واقعهٔ جانگداز است که ما در موقع و مناسبت
مقام اشارهٔ اجمالی به آنها خواهیم نمود. امروز مسموع گردید قاسم آقا قزاق را حبس
نموده و امتیازاتش را نیز گرفته اند، دیگر سبب آن را نمی دانیم. این قاسم آقا همان
ساحب منصب قزاقی بود که آقایان حجج اسلامیه را در خانهٔ امین الدوله گرفتار نمود و
ریش آقای بهبهانی را برید. و آن قرآنی را که در ظهر آن اعلیحضرت قسم نامه را
نوشته بود، و در دفتر مجلس بود، سوزانید، و توپ به خانهٔ خدا بست و شاید از این
حرکاتش بود که اعلیحضرت شاهنشاه عرق مسلمانیشان به جوش آمده و او را از نظر رانده
و امتیازات او را گرفته، و الا خدمات قاسم آقا به دولت مقتضی نبود که او را حبس
نمایند، دیگر العلم عند الله

روزیکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۲۶ - طرف صبح کربلائی صادق جهرمی تنباکو فروش که
یازده تومان از بنده طلب کار بود آمد دیدن بنده، چون پول موجود نبود که به او بدهم
کاغذی نوشتم به جناب جلال الممالک که این شخص یازده تومان از من طلب دارد اگر
پنج تومان به او بدهید خیلی ممنون و متشکرم پاکت را گرفت و رفت.

بعد از نهار نور چشم میرزا علی از پله های زیر زمین افتاد و خیلی بد صدمه به او
رسید، ولی خداوند او را حفظ فرمود. دیگر طاعت از برای بنده نگارنده نماند از افتادن
این طفل سه ساله. طرف عصر را رفتم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم، در خدمت ایشان
با جناب شریف الواعظین رفتم منزل سردار معتضد که از کرمان آمده است و در آنجا از
مردن حاج ابراهیم نایب سخن به میان آمد؛ سردار گفت: او را به حکم من در قلعهٔ بم
دستگیر نمودند و به اشارهٔ دولت او را از قید زندگی مستخلص داشته روانهٔ آخرت نمودند.
و دیگر از خروج میرزا قاسم رفعت نظام سخن به میان آمد؛ سردار گفت: اهمیت ندارد
او را متفرق و پراکنده نمودند، در این بین آصف السلطنه وارد شد اشخاص حاضران
مجلس شیخ الممالک و جناب معاون التجار و آقا میرزا حسن وکیل کرمان بودند آقای آقا
میرزا ابوالقاسم و جناب شریف الواعظین و بنده هم وارد شدیم شیخ الممالک قمی هم که آنجا
بود قدری نشسته، بعد رفت. آصف السلطنه و ناصر همایون هم آمدند، پس از قدری صحبت
برخاسته به منازل خویش رهسپار شدیم.

امروز جناب آقا شیخ علی ناصر الاسلام کرمانی آمده بود که خدا حافظی کند و برود
کربلا. یک جلد کتاب غایة المرام هدیه به ایشان نمودم چون بنده کار داشتم لذا کتاب
را سپردم به اهل خانه ایشان هم آمده بودند کتاب را گرفته تشریف بردند.

روز دوشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۶ - امروز از خانه خیال ندارم خارج شوم و قصد دارم تا ظهر مشغول جمع تاریخ بیداری باشم امری هم اتفاق نیفتاده است .

روز سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۲۶ که روز مهیبت است ، طرف صبح رفتم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم و در آنجا جمعی از طلاب مدرسه صدر بودند ، یعنی حضرات قمیین که چند روز قبل به حکم شیخ فضل الله آنها را از مدرسه صدر خارج نموده و اطاقهای آنها را داده بودند به طلاب رشتی و چندروز بی چاره‌ها بدون جا و مکان مانده تا اینکه به همراهی جناب آقا میرزا ابوالقاسم حکم داده شد که رشتی‌ها را خارج نمایند و قمیین را وارد، لذا حضرات آمده بودند [که] پسر شیخ فضل الله آقا هادی انگشت در کار می‌کند و ما می‌ترسیم تا نسخ حکم را دولتیان بدهند . جناب آقا هم اطمینان به ایشان داده رفتند . بنده هم در خدمت آقای میرزا ابوالقاسم رفتم خانه جناب آقا میرزا مصطفی که روزه بود ، تا نزدیک ظهر آنجا بودیم جناب آقا شیخ علی کرمانی مذکور داشت آقا سید محمد رضا از بادکوبه کارت پستی به یکی از رفقایش نوشته بود و امضاء آن را نوشته بود شاه درجه حالت است چون آقا سید محمد رضا مدیر روزنامه «مساوات» در روزنامه اش مقاله‌ای به این عنوان نوشته بود، لذا در کارت پستال هم همین عنوان را نوشته بود . جناب شیخ الرئیس کرمانی مذکور داشت کاغذی از عتبات رسیده است که علمای عتبات درس‌ها را تعطیل کرده‌اند و با سه هزار نفر از طلاب خیال دارند به طرف ایران حرکت نمایند برای مصالحه بین دولت و آذربایجان .

شیخ محمد واعظ در بالای منبر خیلی اشاره و کنایه گفت از مشروطه خواهان و خیلی تعجب کردم از نفاق این مرد . طرف عصر رفتم حجره خداداد زردشتی، شریک او رستم گفت کاغذی از اصفهان از طرف شمس الحکماء آمده بود به اسم شما و من دادم به آقا شیخ محسن وکیل کرمان که به شما برساند گفتم هنوز نرسیده است و رستم دکان حاج شیخ احمد کتاب فروش خرده (۱) حسابی داشتم تفریق کردیم [در] مراجعت رفتم منزل جناب آقای حبیبی همان آن جناب آقای حبیبی از خانه بنده مراجعت کرده بود، چون من در خانه نبودم ایشان مراجعت کرده بودند. قدری آنجا نشسته غلیانی صرف شد. اول شب به خانه خویش مراجعت نمودم شمس الحکماء برادرم بیست و یکم رجب از اصفهان حرکت کرده است .

روز چهارشنبه ۲۸ رجب [۱۳۲۶] - طرف صبح سه ساعت از دسته گذشته رفتم منزل آقای آقا میرزا ابوالقاسم، کاغذی از جناب آقا میرزا محمد صادق [طباطبائی] رسیده بود . بعد جناب رشیدبیک که از اجزاء بانک می‌باشد آمد و خواهش نمود که تاریخ خود را بدهم ایشان بخوانند گفتم هنوز جزوهای تاریخ را جمع نکردم ، بالاخره قرار شد هفته [ای] یک دو جزو از تاریخ را بفرستم برایشان که ملاحظه نمایند، لکن به همان اندازه که جمع

کرده و استنساخ نموده ام .

روز پنجشنبه [۲۹ رجب ۱۳۲۶] - طرف صبح رفتم منزل جناب آقامیرزا ابوالقاسم، ایشان با جناب ظهیرالاسلام رفته بودند در که خدمت آقای طباطبائی و ایشان را از رفتن ارض اقدس منصرف کرده بودند، زیرا که شاه میل به رفتن ایشان به طرف خراسان ندارند و ایشان را محرك شده و راضی کردند که در عوض سفر مشهد به طرف مکه معظمه بروند و به مکه مشرف شوند. نگارنده هم به خانه مراجعت نموده دیگر جائی نرفته .

روز جمعه سلخ رجب ۱۳۲۶ - طرف صبح رفتم منزل جناب حاج جلال الممالک، آفاسیدا ابوالقاسم خونساری هم آنجا بود بعد از مدتی امین التجار و آقامیرزا محمود اصفهانی و آقامیرزا ابوالقاسم و آفاسید عبدالرحیم آنجا آمدند (۱). از جناب آقامیرزا محمود پرسیدم سبب کم لطفی شاه از خلر خان که از مقر بین در گاه و طرف میل شاه بوده چه بوده و چرا او را شاه به دست خود کتک زده است ؟ آقامیرزا محمود این طور عنوان کرد :

در چند روز قبل در باغ شهر نو حسام السلطنه و خلر خان و جمعی دیگر چند نفر زن فاحشه آورده بودند و چند شب مشغول عیش و عشرت بودند عروس نامی که او را «عروس مازو» می خوانند با اختر الدوله بنای گفتگو را می گذارند و هر دو مست بوده اند عروس فاحشه به حمایت مشروطه بر می آید و بد از مستبدین می گوید اختر الدوله حمایت از مستبدین نموده بد از مشروطه خواهان می گوید حسام السلطنه حمایت عروس را می نماید خلر خان حمایت اختر الدوله را می کند بالاخره نزاع سخت می شود حسام السلطنه با خلر خان بنای مبارزت را می نماید، جمعی هم که در حالت مستی بوده اند (۲) حمایت از طرفین و طرف داری می نمایند از این هیاهو جمعی پلیس و قزاق می رسند مراتب را حضور اعلیحضرت راپورت داده حسام السلطنه يك دو روزی حضور نمی رود خلر خان صبح همان شب حضور مشرف می شود اعلیحضرت به او فحش داده با تعلیمی به سر او زده و چند ساعتی او را حبس می نمایند. و نیز مذکور شد که چند روز قبل در اردو نزاعی بین طایفه کلهر و طایفه دیگر افتاده چند تبر به هم خالی کرده چند نفری زخمی و دو نفر از طرفین مقتول شده اند بعد به زحمت زیاد نزاع را بر طرف و آنها را ساکت می نمایند.

و نیز آقامیرزا محمود گفت چند روز قبل سردار ارشد آمد منزل حاج عبدالحمود بانکی که پولی از بانك برای سپهسالار قرض کند و بانك راضی شد که دو بیست هزار تومان به قرض او دهند به ضمانت دولت به چند شرط، یکی از شروط این است که شصت هزار تومان نقد بدهند مابقی را [از] مطالبات از تجار بدهند و سپهسالار راضی شده است و همین ایام کار قرض تمام می شود .

جناب امین التجار مذکور داشت که دیروز حضور اعلیحضرت مشرف شدم شاه فرمود